

بررسی زبان‌شناختی تشابه‌ها و تفاوت‌های صرفی و نحوی و لغوی گفت‌وگوهای پیامبران در سوره اعراف

حسین مهتدی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

mohtadi@ut.ac.ir

چکیده

با پژوهشی در قرآن کریم درمی‌یابیم که بیشترین آیات مربوط به گفت‌وگو در سوره اعراف به‌کار رفته است. گاه گفت‌وگو میان پیامبران و قومشان، گاه میان خدای متعال و پیامبران و یا میان خدای متعال و بنی‌آدم و یا شیطان جاری است. در این مقاله تلاش شده است تا به بررسی زبان‌شناختی تفاوت‌ها و تشابه‌های صرفی و نحوی و لغوی آیات گفت‌وگو در سوره اعراف بپردازد؛ اما برای نتیجه بهتر، تنها آیات گفت‌وگوی پیامبران انتخاب شده است. نکته مهم این است که راز تفاوت و تشابه ساختار و اسلوب گفت‌وگوهای قرآنی چیست. مهم‌ترین تفاوت‌های به‌کاررفته در گفت‌وگوهای سوره اعراف در تفصیل جزئیات، تنوع افعال، تفاوت در استعمال حروف جر و عطف، تقدیم و تأخیر هستند. گاهی قسمتی از گفت‌وگو متناسب با سیاق جمله و هدف و غرض از آوردن آن گفت‌وگو مطرح می‌شود و قسمتی دیگر و در جایی دیگر به علت تناسب داشتن با غرض صاحب کلام از آوردن آن گفت‌وگو، آورده می‌شود. با توجه به مهم بودن معنی و مفهوم، اگر عبارت‌ها در معنی و مفهوم یکسان باشند، اختلاف الفاظ خللی به متن وارد نمی‌کند. در گفت‌وگوهای قرآنی آیه‌هایی هستند که ساختار زبان‌شناختی آنها به سبب آرایش واژگانی از یکدیگر متمایز می‌شوند. این تغییر در آرایش واژگانی به محیط واژگانی هر آیه مربوط می‌شود. در این مقاله با استفاده از شیوه استقرائی و توصیفی تحلیلی، این مهم بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی

سوره اعراف، گفت‌وگو، معناشناسی، زبان‌شناختی، صرف، نحو.

مقدمه

در تعریف معنای گفت‌وگو چنین آمده است: «گفت‌وگویی میان دو نفر یا دو گروه، درمورد موضوعی مشخص که هرکدام از دو طرف، دیدگاهی مختلف دارند و هدف آنها رسیدن به حقیقت یا نزدیک‌کردن دیدگاه‌ها است. این کار در فضایی دور از دشمنی و تعصب و با تکیه بر علم و عقل انجام می‌شود؛ به طوری که هر کدام از دو طرف، آمادگی پذیرش حقیقت را دارند؛ هرچند بر طرف مقابل پیروز شده باشند» (عجک، ۱۴۱۸ق، ص ۳). با تأمل در قرآن کریم گفت‌وگوهای فراوانی یافت می‌شود که دو طرف گفت‌وگو در آنها مختلف است؛ لکن بله‌ترین سطح دو طرف، یعنی گفت‌وگویی میان خدا و پیامبران، خدا و فرشتگان، پیامبران و قومشان تا پایین‌ترین سطح، یعنی گفت‌وگویی مشرکان با مشرکان. در این میان، سوره اعراف بیشترین آیات گفت‌وگو را دارد. این گفت‌وگوها کلام خداوند است؛ بنابراین ویژگی‌های ادبی فراوانی دارد. قرآن کریم با زیبایی‌های صرفی و نحوی و واژه‌هایی با معانی متنوع، از منابع مهم صرف، نحو و معناشناسی به شمار می‌آید. در گفت‌وگوهای قرآنی با آیه‌هایی برخورد می‌کنیم که ساختار زبان‌شناختی آنها به سبب آرایش واژگانی متفاوت، از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ به عبارت دیگر، برخی از آیات از لحاظ شکل ساختاری برابرند؛ اما از لحاظ سبک‌شناختی به سبب استفاده از واژه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند. این تغییر در آرایش واژگانی به محیط واژگانی پیرامون هر آیه مربوط می‌شوند. در این مقاله تلاش شده است علل تشابه‌ها و تفاوت‌های آیات گفت‌وگو در مسائل صرفی، نحوی، لغوی و اسلوبی در سوره

اعراف بررسی شود؛ همچنین زیبایی‌های لغوی و راز انتخاب کلمات در آیات گفت‌وگو به دست آیند.

و مؤلفات مؤلفی: در این مقاله به سؤال «تفاوت‌های لغوی در گفت‌وگوها» پاسخ داده می‌شود:

- ۱- سیاق آیات به چه میزان در تفاوت‌ها و تشابه‌های به‌کاررفته در گفت‌وگوها نقش دارد.
- ۲- علل تفاوت‌ها و تشابه‌های لغوی در گفت‌وگوهای این سوره با دیگر سوره‌ها چیست.
- ۳- تفاوت گفت‌وگوهای سوره اعراف بیشتر در چه مواردی است.

پیشینه پژوهش

با پژوهشی که در منابع علمی متعدد شده است مقاله یا کتابی یافت نشد که به‌طور مشخص، تفاوت‌ها و تشابه‌های آیات گفت‌وگو در سوره اعراف را بررسی کرده باشد؛ اما کتاب «مقالات تهروردی گفت‌وگوهای قرآنی نوشته شده است: ۱- أسالیب الحوار فی القرآن الکریم وأهدافها (جامعه أم درمان، ۲۰۰۳م) پایان‌نامه کارشناسی ارشد از فیصل الطاهر، مقصود از «أسالیب» در عنوان این پایان‌نامه اسالیب لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی نیست؛ بلکه مقصود راه‌های اقناع و دوری از تعصب هستند؛ ۲- بلاغیه الحوار فی قصه یوسف اثر أمینه سلیمان (جامعه زهر، ۲۰۰۱م)، نویسنده در این اثر به بررسی گفت‌وگوهای حضرت یوسف با دیگران می‌پردازد تا با آن، حقانیت او را اثبات و باطل‌بودن دیگران را روشن کند؛ بدون اینکه به جنبه‌های صرفی، نحوی، لغوی و بلاغی آن اشاره کند؛ ۳- الحوار فی القرآن الکریم از علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله (دارالحداد، بیروت، ۱۹۹۶م)، نویسنده این کتاب هیچ اشاره‌ای به

هود(ع): وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف: ۶۵)
 صالح(ع): وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (اعراف: ۷۳).

لوط(ع): وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (اعراف: ۸۰)
 شعيب(ع): وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (اعراف: ۸۵)

موسی(ع): ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۱۰۳)

با نگاهی به آیات فوق درمی‌یابیم که در برخی موارد، سیاق آیات، یکسان و در برخی دیگر، متفاوت است. سیاق آیات در داستان حضرت هود و صالح (علیهم السلام) همچون داستان نوح(ع) است؛ زیرا حضرت هود و صالح بر شریعت نوح بودند. در داستان لوط(ع) خداوند سیاق را تغییر می‌دهد و می‌فرماید: وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (اعراف: ۸۰)؛ زیرا لوط(ع) در مرحله دوم دین، یعنی مرحله شریعت حضرت ابراهیم بود و از آن پیروی می‌کرد؛ سپس خداوند به سیاق قبلی در آغاز قصه شعیب(ع) برمی‌گردد و آیات مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ ... (اعراف: ۸۵) «و این آیه عطف است

جلوه‌های ادبی آیات گفت‌وگو نداشته است؛ بلکه بیشتر جنبه‌های تفسیری و دینی گفت‌وگو از منظر قرآن را آورده است؛ ۴ - مقاله‌ای از حسین مهتدی با عنوان «جلوه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو در سوره اعراف» (مجله پژوهش‌های ادبی قرآنی، ۱۳۹۴، شماره اول). نویسنده در این مقاله فقط به جنبه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو اشاره کرده است و هیچ بحثی درباره جنبه‌های صرفی و نحوی و لغوی نداشته است؛ ۵ - مقاله‌ای از اسحاق رحمانی با عنوان: «دراسة عن أسلوب الحوار في القرآن الكريم» (مجله النور للدراسات الحضارية والفكرية، ۲۰۱۱م، شماره ۴). او نیز در این مقاله به مباحث صرفی، نحوی و لغوی آیات گفت‌وگو اشاره نکرده است؛ بلکه به جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی و ضرورت وجود گفت‌وگو در جامعه از دیدگاه قرآن پرداخته است. پس از این مقدمه، آیات گفت‌وگو در این سوره بررسی می‌شود:

گفت‌وگوی میان پیامبران و قومشان و خدای متعال

همه پیامبران مردم را با عبارت (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) به یک حقیقت واحد، یعنی خداپرستی دعوت می‌کنند؛ ولی از جهاتی نیز تفاوت‌هایی دارند. ابتدا به‌طور کلی به علل تشابه و تفاوت گفت‌وگوهای پیامبران اشاره می‌شود و سپس به‌صورت جداگانه گفت‌وگوهای هر پیامبر بررسی می‌شود. این گفت‌وگوها در قرآن به ترتیب چنین آغاز شده است:

نوح(ع): لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (اعراف: ۵۹)

با بررسی تغییر سیاق در آیات ۱۳۷۴-۱۳۷۵ سوره نوح پنهان آن راه بیابد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۳، صص ۳۳۳-۳۳۴).

۱. گفت‌وگوی میان نوح(ع) و قومش

این گفت‌وگو نخستین گفت‌وگوی پیامبران با امت خود است. نوح(ع) در این گفت‌وگوها با زبان محبت و دوستی ملهٔ قوم با مردم سخن موهبی‌گید هرگز از این چارچوب خارج نمی‌شود؛ اما کافران از روی سخریه و اتهام به او پاسخ می‌دهند. حال گفت‌وگوهای نوح(ع) با قومش بررسی می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَالَّةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أبلغكم رسالاتِ ربِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ۵۹-۶۲). در سورهٔ اعراف، ابتدای آیه بدون حرف (واو) آغاز شده است و می‌گوید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ)؛ ولی در سوره‌های دیگر در ابتدای آیه از حرف (واو) استفاده شده است و می‌گوید: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ (هود: ۲۵؛ مؤمنون: ۲۳). با بررسی آیات این سوره‌ها درمی‌یابیم که در سورهٔ اعراف در آیات قبل آیهٔ ۵۹ سخن از خداوند متعال و آفریده‌های اوست؛ مانند إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ... * وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ... (اعراف: ۵۴ و ۵۷) و قبل از آن هیچ سخنی از پیامبران نشده است تا بخواهد به داستان آنان عطف شود؛ به همین خاطر سخن بدون (واو) آغاز شده و منقطع از ما قبل خود است؛ درحالی‌که در سوره‌های دیگر چنین نیست.

بر داستان نوح(ع)؛ چون شعیب(ع) نیز مانند نوح و سایر انبیای قبل از خود، دعوت خویش را براساس توحید قرار داده بود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۳۵/۸).

در ابتدای داستان موسی(ع) لحن آیات و الفاظ آن تغییر یافته است: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۱۰۳) تا اهمیت داستان آن جناب را برساند؛ چون آن حضرت سومین پیامبر اولی‌العزم و صاحب کتاب و شریعت است و دین توحید با مبعوث شدن او پا به مرحلهٔ تازه‌تری گذاشت و بعد از دو مرحله‌ای که در بعثت نوح و ابراهیم (ع) داشت، احکامش مفصل‌تر شد. در الفاظ آیات مربوط به انبیای قبل از او نیز اشاره به این مراحل هست؛ مثلاً آیات مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود که پیغمبرانشان، یعنی هود و صالح (ع) بر شریعت نوح (ع) بودند، به یک سیاق است؛ بنابراین شریعت‌های خدایی همه یکی هستند و تناقض و تنافی در بین آنها نیست؛ مگر اینکه از نظر اجمال و تفصیل و کمی و زیادی فروع مختلف هستند؛ چون سیر بشر از نقص به سوی کمال تدریجی و استعداد قبول معارف الهی در هر عصری با عصر دیگر مختلف است. زمانی که این سیر به پایان رسید و بشر از نظر معرفت و علم به عالی‌ترین جایگاه خود رسید، آن وقت رسالت نیز ختم می‌شود و کتاب خاتم انبیاء و شریعتش در میان بشر برای همیشه می‌ماند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۶۷/۸). بنابراین اصل در نظم و ترتیب آیات بر این است که جریان واحدی بدون تغییر داشته باشند و خروج از سیاق هم در صورتی مجاز است که دلالت پنهانی در کار باشد و از ظاهر الفاظ استفاده نمی‌شود و می‌تواند

سیاق نفی، بیان می‌کند که هیچ‌گونه گمراهی در او وجود ندارد و این از عبارت (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) بلاغت بیشتری دارد. نشان می‌دهد که «انسان باید در مقابل توهین‌های جاهلان، صبور باشد؛ زیرا اولین پیامبر اولوالعزم در برابر اتهام گمراهی، با نرم‌ترین شیوه سخن گفت» (قرآنی، ۱۳۸۳، ۹۱/۴) و درمی‌یابیم که باید از خویش نفی تهمت کنیم؛ ولی حق نداریم تهمت را به دیگران سوق دهیم. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا در آیه قبل گفت (الضلال) و در این آیه گفت (الضلالة).

مفسران پاسخ‌های مختلفی به این سؤال داده‌اند: صاحب تفسیر الکشاف معتقد است که (الضلالة) اخص از (الضلال) است و در نفی گمراهی از شخص، بلاغت بیشتری دارد «الضلالة أخص من الضلال، فکانت أبلغ فی نفی الضلال عن نفسه، كأنه قال: لیس بی شیء من الضلال» (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱۱۳/۲ و ۱۱۴) و صاحب مفاتیح الغیب نیز همین دیدگاه را دارد (رازی، ۱۴۲۰، ۲۹۶/۱۴)؛ ولی صاحب تفسیر التحرير و التنویر این سخن زمخشری را رد می‌کند و معتقد است که «الضلال و الضلالة» هر دو مصدر هستند و (تاء) در (الضلالة) تنها نشانه تأنیث است و عرب غالباً در اسم‌های جنس معنی از علامت تأنیث استفاده می‌کنند؛ مانند (السفاهة و الغوايه).

او همچنین معتقد است که این (تاء) نشانه وحدت هم نیست؛ زیرا اسم‌های جنس معنی ویژگی‌های ظاهری در آن مدنظر نیست؛ به همین خاطر، (الضلال) به منزله اسم جمع برای (الضلالة) نیست؛ برعکس آنچه صاحب کشاف و مفاتیح الغیب به آن معتقد هستند و اینکه در آیه‌ای (الضلال) و در آیه‌ای

در سوره هود قبل از آیه مورد بحث، سخن از داستان موسی (ع) شده و مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً... (هود: ۱۷) و داستان سرپیچی مردم از حضرت محمد (ص) و بیان افتراء به ایشان مطرح شده است فَالْعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ... * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ... (هود: ۱۲-۱۳)؛ بنابراین نیکو است تا آیه و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ... با حرف عطف (واو) بر داستان‌های قبل معطوف شود تا مایه آرامش پیامبر و ترس قومش شود. در سوره مؤمنون نیز به صورت ضمنی از داستان نوح (ع) سخن گفته شده است وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (مؤمنون: ۲۲)؛ زیرا نوح (ع) اولین کسی بود که کشتی ساخت؛ همچنین قبل از آیه مورد بحث «در سوره مؤمنون، عبارت (ولقد) چند بار تکرار شده است وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (مؤمنون: ۱۲) و وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ (مؤمنون: ۱۷)؛ بنابراین از نظر لفظی و ظاهری نیز در آیه ۲۳ مؤمنون، نیکو است که با (واو) عطف شروع شود» (ابن جماعه، ۱۹۹۰، صص ۱۷۷-۱۷۸؛ ابن زبیر غرناطی، بی‌تا، صص ۱۹۰).

قوم نوح (ع) در پاسخ به او گفتند: (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (اعراف: ۶۰). کلمه (المأ) در گفت‌وگوهای انبیاء دیگر نیز تکرار شده است و این نشان‌دهنده آن است که طبقه اشراف، غالباً مخالف پیامبران بوده‌اند. نوح (ع) نیز به آنها پاسخ داد: (قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (اعراف: ۶۱). (الضلال). در این دو آیه، یعنی (ذهاب عن طريق الصواب والحق = گمراهی) (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱۱۳/۲)، در عبارت (لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ) کلمه «ضلالة» با نکره بودن و قرارگرفتن در

(الضلالة) آمده است، تنها برای تنوع و گوناگونی است» (ابن عاشور، بی تا، ۱۴۸/۸).

نوح(ع) در ادامه می‌گوید: أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ۶۲). این آیه با اندکی تفاوت در گفت‌وگوهای دیگر پیامبران نیز آمده است که به راز این تفاوت‌ها و تشابه‌ها اشاره می‌شود:

نوح(ع): أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (اعراف: ۶۲)
 هود(ع): أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (اعراف: ۶۸)

صالح(ع): فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رِئِيٌّ وَضَحَّتْ لَكُمْ وَكُنِ قَوْمٌ تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (اعراف: ۷۹)

شعیب(ع): فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى رِئِي عَوْقِ كَافِرِينَ (اعراف: ۹۳)

یکی از تفاوت‌ها در کلمه (رسالة= پیام) و رسالت= (پیم یا همت که در) یکی فرد و در د مریدگفت‌وگوها به صورت جمع آمده است. این تفاوت شاید به این دلیل باشد که حضرت صالح بعد از اینکه مردم را به یکتاپرستی و اطاعت خدا دعوت کرد، یک دستور مهم برای راستی‌آزمایی آنها داشت و آن اینکه نباید هیچ آسیبی به شتر خدا بزنند. صالح(ع)، تنها همین دستور را به آنها داده بود؛ به همین منظور، (رسالة) به صورت مفرد آمده است؛ اما سیاق داستان شعیب(ع) گویای آن است که او بعد از دعوت به یکتاپرستی، دستورات و نواهی زیادی به قوم خود داده است؛ مانند: فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ قَوْمٌ تَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ قَوْمٌ تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهِلِ

(اعراف: ۸۵) و قَوْمٌ تَفْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: ۸۶). گویی که این دستورات و نواهی(رسالت) است و به همین دلیل به شکل جمع آمده است و چون صالح(ع) یک دستور داشت، به صورت مفرد (رسالة) آمده است (کرمانی، ۱۹۸۳م: ۸۴). در مورد نوح و هود (علیهما السلام) نیز چنین است؛ زیرا آن دو بعد از دعوت مردم به یکتاپرستی و اطاعت خداوند، اوامر و نواهی دیگری داشتند که در آیات ۲۵ تا ۶۰ سوره هود به آنها اشاره شده است.

در گفت‌وگوی نوح و هود (ع) فعل به صورت مضارع (أَبْلَغُكُمْ= به شما می‌رسانم) آمده است؛ ولی در گفت‌وگوی شعیب و صالح (ع) به صورت ماضی (أَبْلَغْتَكُمْ= به شما رساندم) آمده است. در بیان تفاوت آن دو باید گفت در گفت‌وگوی نوح و هود (ع)، فعل (أَبْلَغُكُمْ= به شما می‌رسانم) در ابتدای رسالت آن دو بیان شده است؛ ولی در گفت‌وگوی شعیب و صالح (ع)، فعل (أَبْلَغْتَكُمْ= به شما رساندم) در پایان رسالت آن دو و کمی قبل از نزول عذاب بیان شده است؛ به دلیل اینکه در هر دو داستان شعیب و صالح (ع)، عبارت (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ) گفته شده است؛ یعنی از قوم خود روی برتافتند و اینکه رسالت خود را قبلاً ابلاغ کرده‌اند؛ اما در داستان نوح و هود (ع) چنین چیزی نیست و آن نشان می‌دهد که آنان در ابتدای رسالت، چنین جملاتی را برای قوم خود بیان کرده‌اند.

و اینکه در گفت‌وگوی نوح(ع) فعل (أَنْصَحُ= خیرخواهی می‌کنم) به شکل مضارع آمده است؛ ولی در گفت‌وگوی هود(ع) به صورت اسم فاعل (نَاصِحٌ= خیرخواهم) آمده است و به کلمات قبل از آن برمی

در پایان این قسمت می‌توان گفت تناسب معنایی، ارتباط زیادی با سیاق دارد؛ به طوری که کلماتی که در آیه‌ای به کار رفته متناسب با معنی و هدفی است که آیه برای آن آمده است و شکل آیه دیگری که با این آیه تشابه یا اختلاف دارد نیز به دلیل هَلْف و دَلَالَتِ هِيَ عِنَا مِ بَيْنِ آ آیه آتِ يَلِي و جَد از آن است.

۲. گفت‌وگوی میان هود(ع) و قومش(عاد)

هود(ع) به قومش می‌فرماید: وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف: ۶۵) از کلمه (أَخَاهُمْ) درمی‌یابیم که پیامبران، مردمی‌ترین و دلسوزترین رهبران بشر بوده‌اند؛ بنابراین مربی و مبلغ باید نسبت به مردم، همچون برادر باشد و به آنان عشق بورزد (قرائتی، ۱۳۸۳: ۹۴/۴). اسلوب و الفاظ این آیه با الفاظ گفت‌وگوی نوح(ع) یکسان است؛ جز اینکه در داستان نوح(ع)، عبارت (فقال یا قوم) آمده است؛ ولی در داستان هود(ع) عبارت، بدون حرف (فاء) و به صورت (قال یا قوم) آمده است.

جای این هست که کسی بپرسد چرا در آنجا حرف عطف (فاء) بر سر جمله درآمد؛ ولی در اینجا نیامده است. در پاسخ می‌توان گفت: به نظر می‌رسد در این آیه سؤالی در تقدیر است، گویا پس از آنکه فرمود: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»، کسی پرسیده است: از سخن نوح باخبر شدیم، اینک بفرما ببینیم هود به قومش چه گفت. در جواب فرمود: قَالَ يَا قَوْمِ؛ ولی این سؤال و جواب در داستان نوح(ع) متصور و در تقدیر نیست؛ زیرا داستان مزبور، اولین داستانی است که در این آیات ایراد شده است.

گردد؛ زیرا قوم نوح(ع) به ایشان نسبت ضلالت دادند و گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (اعراف: ۶۰) و ضلال در حقیقت «عدول و انحراف از راه مستقیم است و نقطه مقابلش هدایت است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق و قرشی، ۱۳۷۴: ذیل ماده ضل) و «ضلالت از صفات فعل است» (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م: ۶۰۵)؛ و شخصی که از حق منحرف شده باشد، می‌تواند به راه مستقیم برگردد؛ به همین دلیل در پاسخ به اتهام آنان از فعل مضارع استفاده کرده است؛ اما در داستان هود(ع) قومش به ایشان نسبت سفاهت دادند و گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ (اعراف: ۶۶) و سفاهت در لغت به معنای «خفت و سبکی در بدن است و سبکی در نفس بر اثر نقصان عقل به کار رفته است، حماقت، ضد حلم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق و قرشی، ۱۳۷۴: ذیل ماده سفه) و «سفاقت از صفات نفس است و صفت ثابتی است که از آن سبکی به وجود می‌آید و از صفات افعال نیست که انسان بتواند در زمانی کوتاه از آن به صفت نیکویی منتقل شود و نفی آن نیز باید با صفات ثابت صورت گیرد و أنا لکم ناصح یعنی أنا ثابت لکم علی الضحیٰ هه فی المنی □□ أنتقل من النصیح الی شیء و □□ أتبدل خیانه □□مانه» (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م: ۶۰۵-۶۰۶)؛ و سفاهت همواره ملازم صاحبش است و از او جدا نمی‌شود؛ به همین دلیل از (ناصح) استفاده کرده است که اسم فاعل است و یوت دلت می‌کند. دلیل اینکه در این آیات ضحی (باحف □□م) آمده و گفته شده (أنصح لکم=) و گفته نشده (أنصحکم) این است که در اضافدن (□□م) مبالغه است. گویی با این اضافه، نصیحت را تنها مخصوص و ویژه آنها کرده است، نه کس دیگری.

با توجه به آیه ۵۹ همین سوره درمی‌یابیم که ابتدای گفت‌وگو در هر دو آیه یکسان، ولی پایان آن دو آیه متفاوت است. در آخر این آیه می‌گوید: (أَفَلَا تَتَّقُونَ = پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟)؛ اما در آیه ۵۹ نوح با اسلوبی خبری و مؤکد به قوم خود می‌گوید: (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ = من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم). حال این سؤال مطرح می‌شود که علت این یکسانی در آغاز و تفاوت در پایان چیست. در پاسخ باید گفت جایگاه، موقعیت، زمان و مکان سخن میان آن دو پیامبر متفاوت است و از زیبایی‌های بلاغت این است که سخن براساس مقتضای حال بیاید؛ بنابراین چون قبل از نوح(ع) حادثه و عذابی به بزرگی آن عذابی که قومش را فرا گرفت، نیامده بود، جا داشت که نوح(ع) آنان را از آن عذاب (طوفان بزرگ) بترساند؛ به همین دلیل گفت: (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)؛ ولی چون در زمان هود(ع) مردم از عذاب قوم نوح(ع) آگاهی داشتند، هود(ع) به عبارت (أَفَلَا تَتَّقُونَ) اکتفا کرده است (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۴: ۳۰۰). درحقیقت برخی از آیات از لحاظ شکل ساختاری برابرند؛ اما از لحاظ سبک‌شناختی به سبب استفاده از واژه‌های مختلف از یکدیگر متمایز می‌شوند و این تغییر سبک‌شناختی متأثر از بافت هر آیه سازماندهی شده است. اصمعی درخصوص مجوزنداشتن این‌گونه جابه‌جایی‌ها می‌گوید: «این آیه وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده: ۳۸) را خواندم و در کنارم یک اعرابی بود و به جای (و) عزیز حکیم) گفتم (و) غفور رحیم)، اعرابی جواب داد: این کلام خدا نیست. بعد از اینکه موجه شدم، گفتم: (و) عزیز حکیم)، اعرابی گفت:

□□□ درست گفتمی و این کلام خداست. به او گفتم: آیا حافظ قرآن هستی؟ گفت: نه، گفتم: از کجا متوجه اشتباه من شدی؟ گفت: خدا حکم به قطع کردن داده است، اگر می‌بخشید و ترحم می‌کرد، دستور به قطع کردن نمی‌داد» (زرکشی، ۱۹۹۰م، ۱۰/۳).

قوم هود(ع) در ادامه به ایشان می‌گویند: (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (اعراف: ۶۶-۶۷) سؤال مطرح‌شده در اینجا این است که چرا (المالئ) در داستان هود(ع) با عبارت (الَّذِينَ كَفَرُوا) = کسانی که کفر ورزیدند) توصیف شده و در داستان نوح(ع) بدون آن آمده است. پاسخ آن است که «عده‌ای از اشراف قوم هود(ع)، امثال (مرثد بن سعد) به او ایمان داشتند و از ترس دیگران، ایمان خود را پنهان می‌کردند؛ ولی هیچ کدام از اشراف قوم نوح(ع) ایمان نداشتند» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۶۶/۲).

در ادامه، قوم نوح(ع) به او گفتند: (إنا لنراك في ضلال مبين = واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم)؛ ولی قوم هود(ع) به او گفتند: (إنا لنراك في سفاهة وإنا لنظنك من الكاذبين = بی‌گمان ما تو را در نابخردی می‌بینیم و ما تو را از دروغگویان می‌دانیم). علت تفاوت در این دو پاسخ چیست. چنین می‌توان گفت که «نوح(ع) قومش را از طوفان می‌ترساند و خودش را در ساختن کشتی خسته می‌کرد. پس قومش گفت: (إنا لنراك في ضلال مبين = واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم)؛ اما هود(ع) چنین چیزی بیان نکرد؛ مگر اینکه او کسانی را که به عبادت بت‌ها مشغول بودند به سفاهت و کم‌عقلی نسبت می‌داد و آنها نیز در پاسخ به او نسبت کم‌عقلی دادند و

تغییر می‌کند. در قرآن کریم نیز تغییر در آرایش واژگانی به‌منظور رسیدن به معانی ضمنی و یا تأکیدی جدید مشاهده می‌شود.

۳. گفت‌وگوی صالح(ع) و قوم ثمود

از ویژگی‌هایی که گفت‌وگوی صالح(ع) را با گفت‌وگوی هود(ع) متفاوت می‌کند این است که صالح(ع) برای قومش معجزه مشخصی یعنی (شتر) می‌آورد؛ ولی مثل سایر گفت‌وگوهای پیامبران، عده‌ای سرکش حاضر به پذیرش معجزه ایشان نیستند. صالح(ع) از قومش می‌خواهد که به شتر خدا (ناقه

﴿﴾ نزدا کیشود؛ ز نایگر آن را بلژلد، یلا ی نل عذابی است: وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (اعراف: ۷۳). این گفت‌وگو در دو سوره دیگر چنین آمده است:

وَا يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي ضَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ﴿﴾ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (هود: ۶۴)

﴿﴾ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ وَمِ يَوْظَعِيمِ (شعراء: ۱۵۶)

با دقت در این آیات درمی‌یابیم که پایان آنها متفاوت است. تفاوت این است که در آیه ۷۳ سوره اعراف، ابتدا عبارت (قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ) و (فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ) آمده است که بر وعظ و نصیحت آلت ﴿﴾ است دارد؛ (عذاب اَلیم = عذاب دردناک) گفته شده است تا در تهدید، مبالغه شده باشد؛ ولی در سوره هود چنین وعظ و نصیحتی

گفتند: (و إنا لنظنك من الكاذبين = ما تو را از دروغگویان می‌دانیم)؛ یعنی تو از دروغگویان در ادعای رسالت هستی. از مهم‌ترین نکات معنایی که در پاسخ هود(ع) درمی‌یابیم این است که «ایشان با کمال ادب و احترام به بی‌احترامی آنها پاسخ می‌دهد و هرگز ناسزاایی را که آنها به او نسبت داده‌اند، به آنها نسبت نمی‌داد.

درحقیقت پیامبران با سخت‌ترین و صریح‌ترین تبلیغات، جوسازی‌ها، مخالفت‌ها و تهمت‌ها روبه‌رو بودند. (سفاهة) نکره‌ای در سیاق نفی است و این ﴿﴾ را که معقول نباشد، انجام نمی‌دهند» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۹۵/۴).

گفت‌وگو بین هود(ع) و قومش به‌صورت یک جدال قوی ادامه می‌یابد. هود(ع) می‌گوید: قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعْكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (اعراف: ۷۱)، فعل (وَقَعَ) ماضی است که معنای مستقبل می‌دهد و اشاره به این دارد که وقوع فعل حتمی است. به دو دلیل، دو جار و مجرور (علیکم من ربکم) = از پروردگارتان بر شما) بر فاعل مقدم شده است: ۱- اهتمام به تقدیم مغضوب و غاصب برای اینکه هشدار باشد به آنها؛ شاید بیدار شوند و توبه کنند؛ ۲- این دو جار و مجرور متعلق به فعل (وقع) هستند. اگر بعد از فاعل (رجس) قرار گیرد، این توهم پیش می‌آید که آنها صفت برای آن هستند. از این تقدیم و تأخیر درمی‌یابیم که زبان عربی، آرایش واژگانی انعطاف‌پذیری دارد و ترتیب واژه‌ها به‌منظور رسیدن به مقاصد سبک‌شناختی و کاربردشناختی مختلف

در سوره اعراف، حرف (من) قبل از (الجبال) نیامده است؛ زیرا کمی قبل از آن در (من سهلها قصورا) آمده و به همان اکتفا شده است و از طرف دیگر، براساس سیاق آیات، این آیه خود اطناب و تفصیل دارد و از حرف (من) استفاده شده است؛ ولی در دو سوره دیگر، سیاق آیات بر ایجاز است.

۴. گفت‌وگوی لوط(ع) و قومش

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَمَا كَانَ جَوَابَ وَهِهِمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَهَرُونَ (اعراف: ۸۰-۸۲).

لوط(ع) از جمله پیامبرانی است که خداوند او را برای هدفی مشخص برای اصلاح جامعه خود فرستاده است. هدف لوط(ع) چیزی جز اصلاح مردم از عمل زشت لواط نبود. لوط(ع) قصد اصلاح قوم خود را داشت و هرگز در پی آن نبود تا با به‌کارگیری کلمات متشنج‌کننده از هدف اصلی خود که همان اصلاح مردم است، فاصله گیرد؛ بلکه با بهره‌بردن از کلماتی همچون (الفاحشه، ما سبقتکم، مسرفون)، قصد هشدار دادن به آنها را داشت تا از عمل زشتشان فاصله گیرند؛ ولی آن مردم ناسپاس از دعوت پیامبر خود سرباز زدند و راه خود رفتند و در نتیجه دچار عذاب الهی شدند.

از جمله ویژگی‌های این گفت‌وگو این است که لوط(ع) در آیه نخست، سخن خود را با ابهام می‌آورد؛ ولی در آیات بعد، عمل زشت آنها را به‌وضوح برایشان بیان می‌کند. این طرز بیان، فکر طرف را به‌تدریج آماده می‌کند تا به اهمیت عمل خلاف

نیست؛ بلکه سریعاً بعد از این آیه، به‌صورت ضمنی بر نزدیک بودن آیه اشاره می‌کند: فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (هود: ۶۵). لفظ (ثلاثة أيام) خود بیان‌کننده نزدیک بودن (قریب) عذاب است؛ بنابراین واژه (قریب) به این دلیل ذکر شده است که فرارسیدن عذاب آنان نزدیک بوده است. در سوره شعراء، کلمه (عذاب) به (یوم) اضافه شده است؛ یعنی (عذاب یوم عظیم) گفته شده است؛ زیرا قبل از آن، صالح(ع) از روز مشخص سخن گفته است قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (شعراء: ۱۵۵)؛ یعنی روز آب‌خوردن شتر و مردم مشخص شده است؛ به همین دلیل در آیه ۱۵۴ اعراف نیز از عبارت (یوم عظیم = روز سترگ) سخن گفته است (کرمانی، ۱۹۸۳: ۱۲۲).

از جمله شیوه‌های تبلیغی، یادآوری نعمت‌های الهی است. شاید از این طریق بتوانند مردم را به راه راست هدایت کنند؛ به همین دلیل، صالح(ع) در ادامه نعمت‌های خدا را به آنها یادآور می‌شود: وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَنْحُدُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (اعراف: ۷۴). (ببوتاً) حال مقدره است؛ زیرا زمان تحقق حال مؤخر و مستقبل از زمان تحقق وجود عامل است همانند (خطأ هذا الثوب قمیصاً)؛ زیرا کوه در هنگام حفر، خانه محسوب نمی‌شود و پارچه در وقت دوختن، جامه به حساب نمی‌آید (رازی، ۲۰۰۴م، ۱۷۱/۱۴). عبارت (وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا) = کوه‌ها را برای خانه‌سازی می‌تراشیدید) در جایی دیگر چنین آمده است وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ = از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدید (شعراء: ۱۴۹)؛ وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ (حجر: ۸۲)

خویش واقف شود. این آیات در سوره‌های دیگر چنین آمده است:

سوره نمل: وَ لُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اُتَاْتُوْنَ الْفٰحِشَةَ وَاَنْتُمْ تُبْصِرُوْنَ * اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُوْنِ لِنْدَاءِ اِنْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُوْنَ * فَمَا كَلَّ جَوْبِ قَوْمِهِ ﴿٥٤﴾ اَنْ قَالُوْا اٰخْرِجُوْا آلَ لُوْطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ (نمل: ۵۴-۵۶)

عنکبوت: وَ لُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الْفٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعٰلَمِيْنَ * اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُوْنَ السَّبِيْلَ وَ تَاْتُوْنَ فِيْ نَادِيكُمْ مُّكْتَرًا فَمَا كَلَّ جَوْبِ قَوْمِهِ ﴿٢٨﴾ قَالُوْا اِنَّا نَجِدُ اللّٰهَ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (عنکبوت: ۲۸-۲۹)

در آیه ۸۱ سوره اعراف عبارت (بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ= آری، شما گروهی تجاوزکارید) گفته شده است؛ ولی در ۵۵ نمل عبارت (بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ= آری، شما گروهی نادانید) گفته شده است. در تفاوت این دو باید گفت «کلُّ اِسْرَافٍ جَهْلٌ و کُلُّ جَهْلٍ اِسْرَافٌ» (کرمانی، ۱۹۸۳، ص ۱۲۴) و درحقیقت انسان اسرافکار نسبت به اسراف خود جاهل است و انسان جاهل نیز در افعال و کارهای خود اسراف و زیاده‌روی می‌کند؛ زیرا اسراف درحقیقت تجاوز از حد واجب به سمت فساد است. بنابراین (قوم مسرفون) همان معنای (قوم تجهلون) را می‌دهد که در سوره‌ای آیه‌ای را گفته و در سوره‌ای دیگر آیه‌ای دیگر را بیان کرده است. تفاوت گفتار پیامبران به دلیل اختلاف موقعیت‌ها و شرایط متفاوت آن است و چنین نیست که دعوت پیامبران مخصوص یک گروه و یک موقعیت بوده باشد؛ بلکه پیامبر، گروه‌ها و طوائف مختلفی از قومش را در اوقات مختلف و سرزمین‌های متعدد به یکتاپرستی دعوت می‌کند؛

بنابراین متناسب با هر گروه، جملات و عباراتی را بیان می‌کند. از طرف دیگر، در سوره اعراف، آیات قبل و بعد از آیه ۸۱ بیشتر به اسم ختم شده است؛ مانند (کافرون، المرسلین، جاثمین، الناصحین، العالمین، الغابرین، المجرمین، مؤمنین...؛ ولی در سوره نمل، آیات قبل و بعد از آیه ۵۵ به فعل ختم شده است؛ مانند (یعلمون، یتقون، تبصرون، تجهلون، یتطهرون، یشرکون، یعدلون...؛ بنابراین برای رعایت این فواصل نیز در سوره‌ای اسم و در سوره‌ای دیگر، فعل آمده است.

در آیه ۸۲ اعراف، حرف (واو) به کار برده شده است (وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ= و پاسخ قوم او جز این نبود که)، ولی در آیه ۵۶ نمل و ۲۹ عنکبوت، حرف (فاء) به کار برده شده است (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ= پس پاسخ قوم او جز این نبود که). در تفاوت این دو نیز باید گفت که حرف (فاء) برای ترتیب و تعقیب است و تعقیب برای افعال بکار می‌رود به همین خاطر قبل از (فاء) در سوره نمل از فعل (تجهلون) و در سوره عنکبوت از (تأتون) استفاده شده است؛ ولی در سوره اعراف، منظور تعقیب نبوده است؛ در نتیجه از حرف (واو) استفاده شده که برای مطلق جمع است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ۴/۴۰۸).

برخی دیگر معتقدند که (فاء) تنها برای تعقیب در خبر است، نه چیز دیگر؛ در این صورت با (واو) یکسان است؛ ولی در سوره نمل از (فاء) استفاده شده است؛ زیرا در بافت و سیاق آیات قبل نیز از (فاء) استفاده شده است فَاِذَا هُمْ قَرِيْقَانٍ يَّخْتَصِمُوْنَ (نمل: ۴۵). درحقیقت در تفاوت میان آن دو می‌توان گفت برای نوع‌آوری و تنوع از این دو استفاده شده است (ابن عاشور، بی‌تا، ۲۸۱/۱۹).

منظور از میزان، «وزن المیزان» است، یعنی أوفوا
الکیل و وزن المیزان یا اینکه میزان به معنای مصدر
(وزن) است؛ همان‌گونه که میعاد و میلاد به معنای
مصدر هستند» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۲/ ۱۲۷؛ طبرسی،
۱۳۷۷ش، ۱/ ۴۵۱).

اشراف قوم شعیب(ع) به او گفتند: (قَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا
كَآرِهِينَ (اعراف: ۸۸). با وجود آنکه حضرت
شعیب(ع) با زبان نصیحت با آنها صحبت کرد،
اشراف قومش از روی تکبر، شعیب(ع) و طرفدارانش
را تهدید به اخراج از وطنشان کردند. جواب افراد،
جمله (أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا) به معنی: یا به دین ما
برگردی، است.

در این سخن اشکالی هست و آن این است که
شعیب(ع) هرگز بر دین آنها نبوده است که بخواهد
□□□□ان به آن برگردد. پس مقصود از (أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي
ملتنا) چیست. در پاسخ می‌توان گفت: پیروان
شعیب(ع) قبل از ایمان آوردن به او بر دین همان
کافران بودند. پس در اینجا شعیب(ع) و پیروانش را با
هم خطاب قرار دادند و او نیز در این خطاب داخل
شده است؛ هرچند که هرگز در آیین آنها نبوده باشد
یا می‌توان گفت: «عود» در اینجا به معنی (صیوررت)
یا شدن است و مقصود آنها بازگشت نباشد؛ بلکه این
باشد که اگر داخل دین ما شوید، شما را رها می‌کنیم
على الله برون إلى ملتنا فوق العود بمعنى □□□□ابتداء. تقول
العرب: قد عاد إلى من فلان مكرهه يريدون قد صار
إلى منه المكره ابتداء» (طبرسی، ۱۳۶۰، ۱۷۸/۹؛
قرطبی، ۱۳۶۴ش، ۷/ ۲۵۰).

در آیه ۸۲ سوره اعراف گفته شده است: (قَالُوا
أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ)؛ ولی در آیه ۵۶ سوره نمل
آمده است: (قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ).

در تفاوت اینکه در سوره اعراف، از ضمیر
استفاده شده است (أخرجوهم = آنها را خارج کنید)؛
ولی در سوره نمل، از اسم ظاهر استفاده شده است
(أخرجوا آل لوط = آل لوط را خارج کنید). دو دلیل
دارد: یکی آنکه در سوره اعراف به صورت کنایه از
آنان نام برده شده و در سوره نمل آن را توضیح و
تفسیر داده است یا به گفته خطیب اسکافی «سوره
اعراف بعد از سوره نمل نازل شده است؛ به همین
دلیل در سوره نمل اسم ظاهر آمده و در سوره اعراف
به صورت ضمیر از آنان نام برده شده است» (خطیب
اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ۵۳۶) یا برای تنوع و نوع‌آوری
و یکنواخت‌نبودن چنین بیان شده است.

۵. گفت‌وگوی شعیب(ع) و اهل مدین

شعیب(ع) اهل مدین را مخاطب قرار می‌دهد:
وَأَلَىٰ مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا
لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا
فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ (اعراف: ۸۵).

گفت‌وگو با نصیحت و ارشاد شروع می‌شود و
در پایان وقتی که نصیحت کارساز نبود، خداوند
عذاب خود را بر قوم شعیب نازل کرد. سؤال
مطرح‌شده در اینجا این است که چرا (کیل) به صورت
مکیال (همانند میزان) نیامده است. در جواب باید
گفت که «منظور از «کیل»، آلت کیل یعنی «پیمان»
است یا چیزی است که با پیمان وزن می‌شود یا اینکه

۶. گفت‌وگوی میان موسی (ع) و فرعون

بعد از اینکه موسی (ع) معجزه عصا و ید بیضاء را آورد، فرعون براساس خوی استکباری خود از پذیرش سخن حق خودداری کرد و به قومش گفت: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (اعراف: ۱۰۹-۱۱۱). با جست‌وجو در سوره‌های قرآن درمی‌یابیم که این آیات با آیات سوره شعراء مثل هم هستند قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ * قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (شعراء: ۳۴-۳۶)

در چند مورد با یکدیگر تفاوت دارند. از جمله اینکه در سوره اعراف فعل (أرسل = بفرست)، و در سوره شعراء فعل (ابعث = بفرست) آمده است قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (شعراء، ۳۶). حال این سؤال مطرح می‌شود که علت تفاوت فعل در این دو آیه چیست. پاسخ این است که: «(ارسل) در باب ارسال، اخص از (بعث) است؛ زیرا (ارسل) در مورد چیزی گفته می‌شود که معنای انتقال در آن حقیقتاً یا مجازاً ممکن باشد؛ اما (بعث) معنای عام‌تر و وسیع‌تر دارد؛ زیرا هم معنای ارسال و هم معنای احیاء را می‌دهد و برانگیخته‌شدن روز قیامت از آن جمله است؛ بنابراین وقتی ارسال، اخص باشد، براساس ترتیبی که قرآن نازل شده است ابتدا سخن از ارسال شده است و در مرحله دوم از باب تنويع و تنوع در عبارت از بعث سخن گفته است» (ابن‌زبیر غرناطی، بی‌تا، ص ۲۱۶).

همچنین فعل (أرسل و بعث)، هر دو به معنی ارسال کردن و فرستادن است و در جای یکدیگر به‌کار

می‌روند؛ مانند (بَعَثَ الرَّسُولَ أَوْ أَرْسَلَهُ). با این تفاوت که در (بَعَثَ) ترتیبی وجود ندارد؛ ولی (أَرْسَلَ) متضمن معنای رعایت ترتیب است و آن حکمی از □□ به پایبوست (ح ل ط سبکافذ لی، ۲۰۰۱م، ص ۶۵۴).

در گفت‌وگوی میان سران قوم فرعون و شخص فرعون چنین آمده است. در سوره اعراف فرعون به دلیل روحیه خودبزرگ‌بینی به‌طور مستقیم با مردم سخن نگفت؛ بلکه (الملا = سران قوم) واسطه میان او و مردم شدند؛ به همین دلیل گفت: (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) (اعراف: ۱۰۹) و سران قوم از طرف مردم در مشورت خود به فرعون برای تعظیم و تفضیم از فعل (ارسل) بهره بردند و گفتند قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (اعراف: ۱۱۱) زیرا همان‌طور که پیش از این نیز بیان شد ارسال در اصل اجرای چیزی ل □□ به پایین است و درحقیقت براساس مقتضی حال و رعایت ترتیب منزلت و مقام فرعون چنین آمده است؛ ولی در سوره شعراء این حجاب و واسطه برداشته شده است و فرعون خود به‌طور مستقیم با سران قوم سخن گفت؛ گویی که یک حالت تساوی میان آنان متصور شده بود قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (شعراء: ۳۴) و سران قوم نیز یک حالت تساوی میان آنان و فرعون به وجود آمد و از فعل (ابعث) استفاده کردند قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أْبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (شعراء: ۳۶)؛ زیرا در فعل (ابعث) بوی برتری ل □□ به پایین احساس نمی‌شود.

در مورد اینکه چرا فعل (أرسل) با حرف (فی) متعدی شده است و نه با (إلی)، صاحب‌التحریر و التئویر می‌گوید: «فعل (أرسل) با حرف (فی) متعدی

شده است؛ زیرا مقصود از متعدی کردن (أرسل) این نیست که به سوی چه کسی (المرسل إليهم) ارسال کن؛ بلکه مقصود از فعل در اینجا به‌طور مشخص (المرسلون = حاشرین) است و درحقیقت (حاشرین) مفعول اول است و معنی چنین است: وأرسل حاشرین فی المدائن یأتوک بالسحرة» (ابن‌عاشور، بی تا، ۲۳۰/۸).

در سوره اعراف، (قَالَ الْمَلَأُ = سران قوم گفتند) گفته شده است؛ ولی در سوره شعراء (قَالَ لِلْمَلَأِ = به سران قوم گفتند) گفته شده است؛ یعنی در یکی فاعل (الملا) است و در دیگری ضمیر مستتر هو است که به فرعون برمی‌گردد؛ درحالی که گفت و گو یکی است. در پاسخ باید گفت هر کدام از این دو آیه در سیاق و بافت مخصوص خود ذکر شده است و برای اینکه سیاق رعایت شود، در آن تغییر ایجاد شده است. در آیات ۱۸ و پس از آن در سوره شعراء فرعون، موسی(ع) را مخاطب قرار می‌دهد قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيداً وَكَيْتَ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ (شعراء: ۱۸)؛ ولی در سوره اعراف چنین آیتی نیست. بنابراین در آیه قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (شعراء: ۳۴) فاعل برای اینکه با ما قبل خود هماهنگ باشد به فرعون نسبت داده شده است.

در ادامه، ساحران به موسی(ع) گفتند: قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (اعراف: ۱۱۵)؛ ولی عبارت در سوره طه چنین آمده است: قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (طه: ۶۵). با دقت در آیه درمی‌یابیم که ابتدای هر دو آیه یکسان، ولی انتهای آنها متفاوت است. در سوره اعراف، (الْمُلْقِينَ = افکنندگان) و در سوره طه، (الْقَى = انداخت) بیان شده است. آنچه با

دقت در این دو آیه به دست می‌آید، این است که آخر آیات قبل و بعد از این آیه در سوره اعراف به‌صورت جمع آمده‌اند (الغالبین)؛ (المقربین)؛ (الْمُلْقِينَ)؛ (يَأْفِكُونَ)؛ (يعلمون)؛ (صاغرين)؛ (ساجدين)...؛ ولی در سوره طه آخر آیات قبل و بعد از این آیه به الف مقصوره (ی) ختم شده است؛ مانند: (افتري)؛ (التجوي)؛ (المثلي)؛ (استعلي)؛ (اللقى)؛ (تسعي). این تفاوت برای رعایت موسیقی و تأثیر روانی آن در آیات و به دنبال آن، ایجاد حسن هماهنگی در کلام بلیغ است؛ به‌طوری که اگر عبارت را طوری تغییر می‌داد که جنبه موسیقی در آن رعایت نشده باشد، شیرینی و زیبایی آیه از بین می‌رود. علم بلاغت نیز به این موضوع، یعنی تأثیر موسیقی در حلاوت متن اشاره کرده‌اند (عتیق، ۱۹۸۵م، ص ۱۵۶). در ادامه این سوره می‌آید: قَالُوا أَمِنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ (اعراف: ۱۲۱ و ۱۲۲) قَالُوا أَمِنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (طه: ۷۰).

در این آیات دو تفاوت وجود دارد: یکی اینکه در سوره اعراف عبارت (رَبِّ الْعَالَمِينَ = پروردگار جهانیان) آمده است که در سوره طه نیست و دیگری در انتهای آیات که جابه‌جایی میان کلمات (موسی) و (هارون) شده است. در جواب نخست باید گفت که چون در آیه ۱۰۴ سوره اعراف موسی(ع) وقتی خود را به فرعون معرفی می‌کند، می‌فرماید: وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، ساحران نیز وقتی معجزه موسی (ع) را می‌بینند، در پاسخ به او از عبارت (رَبِّ الْعَالَمِينَ) بهره می‌گیرند؛ ولی در سوره طه چنین عبارتی نیست؛ به همین دلیل، عبارت (رَبِّ الْعَالَمِينَ) حذف شده است. درمورد جابه‌جایی در آخر آیه نیز مانند مثال گذشته، با توجه به قبل و بعد

در سوره اعراف، (فرعون) فاعل (قال) ذکر شده و در سوره‌های طه و شعراء ذکر نشده است؛ علت اظهار و اضممار فاعل این است که باید به سیاق آیات و سوره‌ها دقت شود. به آن دلیل، (فرعون) در آیه ۱۲۳ سوره اعراف ذکر شده است که در حدود ده آیه میان این ذکر فاعل و اضممار آن در آیات قبل فاصله افتاده است *قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ* (اعراف: ۱۱۴)؛ بنابراین چون فاصله میان آن دو زیاد بود، در آیه ۱۲۳ اعراف، واژه (فرعون) ذکر شد؛ ولی در سوره طه این فاصله به هفت آیه می‌رسد؛ زیرا آخرین آیه که به صورت ضمیر به فرعون اشاره شده آیه *فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوَصَفُوا* ... (طه: ۶۴) است و فعل (أجمعوا)، فرعون و تمام قومش را شامل می‌شود و در سوره شعراء این فاصله به هشت آیه می‌رسد؛ زیرا آخرین اشاره به فرعون در آیه *قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ* (شعراء: ۴۲) است؛ بنابراین این فاصله در سوره اعراف از سوره‌های طه و شعراء بیشتر است و در سوره اعراف فاعل به صورت اسم ظاهر آمده و در دیگر سوره‌ها به صورت ضمیر آمده است؛ همچنین از دیگر عوامل اظهار فرعون در سوره اعراف و اضممار آن در سوره‌های طه و شعراء این است که در سوره‌های طه و شعراء در آیات قبل از آیه مورد بحث به طور متناوب، اسم فرعون اظهار و اضممار شده است؛ ولی در سوره اعراف چنین اظهار و اضمماری نیست (ابن‌زبیر غرناطی: بی‌تا، صص ۲۱۹-۲۲۰).

برخی دیگر معتقدند چون سوره اعراف قبل از سوره‌های طه و شعراء قرار دارد، فاعل در سوره اعراف صورت اسم ظاهر آمده و در سوره‌های دیگر به صورت ضمیر آمده است (کرمانی، ۱۹۸۳، صص ۹۱).

از آیات و برای رعایت موسیقی در کلام چنین تغییری ایجاد شده است یا اینکه «این تقدیم و تأخیرها برای این است که خداوند داستان‌های یکسانی را با الفاظ متفاوت در قرآن بیان کرده است تا بر ناتوانی انسان در آوردن چنین عباراتی تأکید کند» (باقلانی، ۱۹۹۳م، ص ۲۱).

بعد از اینکه ساحران در برابر معجزه موسی (ع) شکست خوردند، به پروردگار جهانیان ایمان آوردند. در این هنگام، فرعون خشمگینانه به آنها گفت: *قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ ... * لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ ثُمَّ لَأُسَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُتَّقِلُونَ* (اعراف: ۱۲۳-۱۲۵). بعد از اینکه فرعون مشاهده کرد تطمیع ساحران فایده‌ای ندارد، با زبان تهدید با ساحران سخن گفت و این نشان می‌دهد که افرادی گمراه هستند؛ ولی زمینه پذیرش حق در آنها وجود دارد. با اثبات حق برای آنان ایمان می‌آورند که در اینجا ساحران از این قبیل افراد هستند.

این آیات در سوره‌های دیگر چنین آمده است: *قَالَ ءَأَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ ... لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَ لَأُسَلِّبَنَّكُمْ جَمْعِينَ * قَالُوا إِنَّا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُتَّقِلُونَ* (شعراء: ۴۹-۵۰)؛ *قَالَ ءَأَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ ... فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَ لَأُسَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ* (طه: ۷۱). تفاوت‌هایی در این آیات مشاهده می‌شود: نخست اینکه در یکجا اسم فرعون به صورت اسم ظاهر آمده و در جایی دیگر به شکل ضمیر مستتر آمده است: *قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ* (اعراف: ۱۲۳)؛ *قَالَ ءَأَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ* (طه: ۷۱)؛ شعراء، صص ۴۹.

اما تفاوت میان حرف جر در (به) و (له) به مرجع ضمیر (ه) و معنای (آمتتم) برمی‌گردد. در این خصوص چند دیدگاه میان مفسران وجود دارد: ۱- «ضمیر (ه) در سوره اعراف به (ربّ العالمین) یا (موسی) برمی‌گردد (ابن عاشور، بی‌تا، ۲۳۹/۸؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹ق، ۲/۲۴۸؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق، ۵/۱۴۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۳/۲۹؛ ابن‌جماعه، ۱۹۹۰م، ۱۸۳)؛ ۲- ضمیر (ه) در سوره‌های طه و شعراء به موسی برمی‌گردد (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹ق، ۳/۴۰۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۴/۳۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۳۲۹/۸؛ ابن‌جماعه، ۱۹۹۰م، ص ۱۸۳)؛ ۳- در هر سه سوره، ضمیر (ه) در (آمتتم به و آمتتم له) به موسی برمی‌گردد و (آمن به) و (آمن له) از نظر معنایی یکسان است (طوسی، بی‌تا، ۴/۵۰۹؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق، ۳/۴۴۴)؛ اما آنچه این تفاوت را در سوره اعراف و سوره‌های طه و شعراء روشن می‌کند این است که (آمن ب) برای ایمان آوردن به خدا است و (آمن ل) برای غیرخدا است؛ مانند فَمَا آمَنَ لِمُوسَى (یونس: ۸۳) و لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ (بقره: ۵۵) و مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا (یوسف: ۱۷) و فَمَا نَ لَهُ لُوطٌ (عنکبوت: ۲۶). با این مثال‌ها درمی‌یابیم که ضمیر (ه) در سوره اعراف به (ربّ العالمین) یا (ربّ موسی و هارون) در آیات قبل برمی‌گردد و (آمتتم) در این سوره به معنای ایمان آوردن است؛ اما در سوره‌های طه و شعراء، ضمیر (ه) به همان دلیل که پیش از این ذکر شد به (موسی) برمی‌گردد.

همچنین ز اَلَّذِي در یگانه کم‌مطهره) در (ا) بن دو سوره به (موسی) برمی‌گردد این است که در هر دو سوره طه و شعراء در ادامه آیه مورد بحث، عبارت (إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كَبِيرٌ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السُّحْرَ) آمده است. بدون

تردید ضمیر در (إِنَّهُ) به موسی (ع) برمی‌گردد؛ بنابراین ضمیر (ه) در (إِنَّهُ) همان ضمیر در (له) است» (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ۶۷۱) و (آمتتم) در سوره‌های طه و شعراء به معنای (انقیاد، خضوع، إذعان، اتباع = اطاعت کردن، پیروی کردن) است (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹ق، ۳/۴۰۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ۴/۳۳؛ طوسی، بی‌تا، ۷/۸۹؛ خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، ص ۶۷۱).

در ادامه در سوره اعراف از (ثم) استفاده شده و در دو سوره شعراء و طه از حرف (واو) بهره برده شده است:

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ ثُمَّ
لَأَصْلَبَنَّنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (اعراف: ۱۲۴)

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَ لَأَصْلَبَنَّنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ (شعراء: ۴۹)؛ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ
خَلْفٍ وَ لَأَصْلَبَنَّنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ (طه: ۷۱)

در سوره‌های طه و شعراء گفت‌وگوی موسی (ع) و فرعون با تفصیل بیشتری بیان شده و در این دو سوره از قصاص و مجازات بیشتری برای ساحران سخن گفته شده است. حرف (واو) نیز همین ویژگی گسترده‌تری را دارد؛ زیرا حرف (واو) سه معنی دارد. یکی تنها برای مطلق عطف به کار می‌رود، بدون اینکه ترتیب، تعقیب و تراخی در آن مورد نظر باشد؛ یا به معنای حرف (فاء) برای بیان تعقیب است و یا به معنای (ثم) برای تراخی است؛ درحالی‌که (ثم) تنها برای تراخی (سپس) است؛ بنابراین در سوره اعراف (ثم) به کار رفته است و این نشان می‌دهد که فرعون تصمیم داشته است ابتدا دست‌ها و پاها را قطع کند و سپس آنان را دار بزند. چون یکی از معانی حرف (واو) نیز تراخی (سپس) است، (واو) در سوره‌های

لَقِيَ لَكُمْ لُغْلٌ لُغْسِي ضَرًّا أَوْ نَفْعًا إِنَّمَا مَا شَاءَ اللَّهُ
(یونس: ۴۹)

در آیات قبل از آیه ۱۸۸ سوره اعراف، به مسئله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی اشاره شده بود. طبعاً به دنبال چنین بحثی این سؤال برای بسیاری از مردم پیش می‌آید که قیامت کی بر پا خواهد شد یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي (اعراف: ۱۸۷). حضرت محمد(ص) در پاسخ به کسانی که از زمان فرارسیدن قیامت از او سؤال می‌کنند، می‌فرماید: لَقِيَ لَكُمْ لُغْلٌ لُغْسِي هَعَا وَ نَفْعًا ضَرًّا (شعراء: ۱۸۸) (بگو من مالک هیچ سود و زبانی برای خویش نیستم). در این آیه به این دلیل (نفعاً) بر (ضرراً) مقدم شده است که (نفعاً) درحقیقت همان پاداش در آخرت است و (ضرراً) نیز همان مجازات و عقاب در آخرت است. همچنین در ادامه همین آیه نیز خیر بر سوء مقدم شده لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ سَتَكُنْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْلُ (اعراف: ۱۸۸) و در آیه ۱۷۸ نیز هدایت بر ضلالت مقدم شده است: مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (اعراف: ۱۷۸)؛ به همین دلیل نیز (نفع) بر (ضرراً) پیشی گرفته است.

ولی در سوره یونس به دنبال تهدیدهایی که در آیات سابق، راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد، در این آیات نخست از قول آنها چنین نقل می‌کند که از روی استهزاء و مسخره و انکار می‌گویند وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (یونس: ۴۸)؛ بنابراین در این آیه، کفار از روی تمسخر از استعجال در رسیدن روز قیامت سخن گفته‌اند برای همین مناسب است تا در آیه بعد کلمه (ضرراً) بر (نفعاً) مقدم شود: لَقِيَ لَكُمْ لُغْلٌ لُغْسِي ضَرًّا أَوْ نَفْعًا إِنَّمَا

شعراء و طه برای تراخی آمده است (خطیب اسکافی، ۲۰۰۱م، صص ۶۷۸-۶۷۹؛ کرمانی، ۱۹۸۳م، ص ۹۱)؛ برخی دیگر معتقدند که (ثم) در سوره اعراف برای تراخی نیست؛ بلکه برای تعظیم ما بعد خود است؛ مانند آنچه در سوره‌های دیگر آمده: فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ (مدثر: ۱۹-۲۰) و در سوره شعراء و طه چنین تعظیمی مدنظر نبوده است (ابن زبیر غرناطی، بی‌تا، ص ۲۲۱).

گاه بنای برخی از سوره‌ها بر تفصیل و بیان جزئیات یک داستان است و در سوره‌ای دیگر فضا و سیاق آن بر ایجاز و اختصار تنظیم شده است. براساس همین دیدگاه، گاه دو داستان مشابه در دو سوره با تفاوت‌هایی بیان شده است؛ مانند پاسخ ساحران به تهدید فرعون بعد از اینکه به خدا ایمان آوردند: قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (اعراف: ۱۲۵) ولی در سوره شعراء همین سخن با عبارتی بیشتر بیان شده است قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (شعراء: ۵۰). با نگاهی به سوره شعراء درمی‌یابیم که بنا و ساختار این سوره بر بیان جزئیات و تفصیل داستان‌ها است؛ درحالی‌که ساختار سوره اعراف بر چنین تفصیلی بنا نشده است؛ بلکه داستان‌ها در سراسر این سوره با جزئیاتی کمتر بیان شده است؛ به همین دلیل می‌بینیم که در سوره شعراء عِبَلَتِ (ضیر) برای بیان جزئیات بیشتر و بیان حالت ساحران بیان شده است.

۷. گفت‌وگوی حضرت محمد(ص) و قومش

تقدیم (نفعاً) بر (ضرراً) در سوره اعراف و تأخیر آن در سوره‌ای دیگر:

لَقِيَ لَكُمْ لُغْلٌ لُغْسِي هَعَا وَ نَفْعًا ضَرًّا عَوْظُ: (۱۸۸)

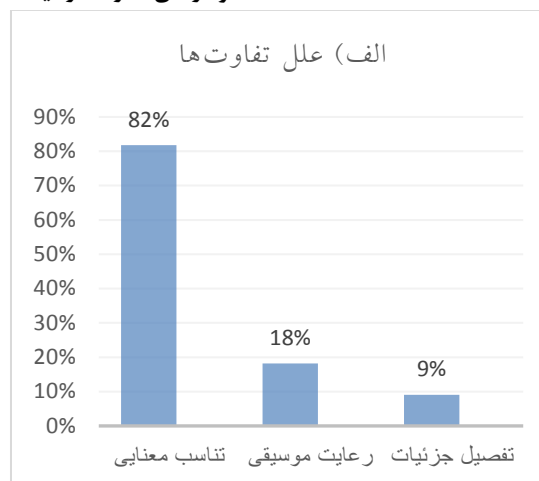
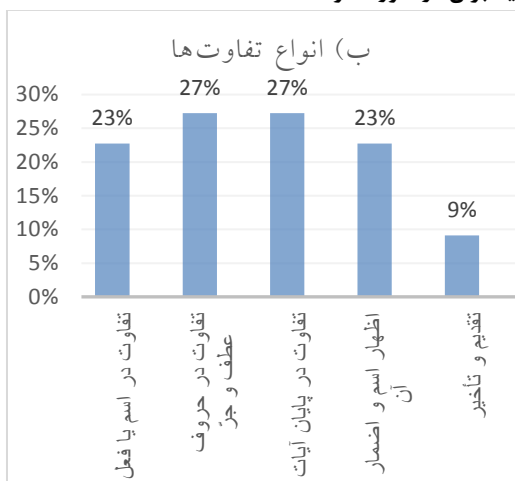
ما شاءَ اللهُ (یونس: ۴۹) (بگو: من درباره خود، زیان و سودی را در اختیار ندارم) و در آیه بعد نیز خدا از فرودآمدن ناگهانی عذاب و علت عجله کفاران در فرودآمدن عذاب سخن گفته است قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتاً أَوْ نَهَاراً مَا ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (یونس: ۵۰)

جدول تفاوت در آیات گفت‌وگوهای پیامبران در سوره اعراف

پیامبر	آیه	علل تفاوت‌ها	انواع تفاوت‌ها
نوح(ع)	لَقَدْ أَرْسَلْنَا // وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا	رعایت موسیقی	تفاوت در حرف عطف
نوح(ع)	الضلالة // ضلالة	تناسب معنایی	تفاوت در اسم
نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)	رسالات ربی // رساله ربی	تناسب معنایی	تفاوت در اسم
نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)	أبلغکم // أبلغتکم	تناسب معنایی	تفاوت در افعال
نوح، هود، صالح و شعیب(علیهم)	أنصح // ناصح // نصحت	تناسب معنایی	تفاوت در افعال
هود(ع)	فقال // قال	تناسب معنایی	تفاوت در حرف عطف
هود و نوح(ع)	أفلا تتقون // إني أخافُ عليكم عذاب يوم عظیم	تناسب معنایی	تفاوت در پایان آیه
نوح و هود(ع)	إنا لنراک فی ضلال مبین // وإنا لنظنک من الکاذبین	تناسب معنایی	تفاوت در پایان آیه
هود(ع)	قد وقع علیکم من ربکم رجس	تناسب معنایی	تقديم و تأخیر
هود و نوح(ع)	قال الملأ الذین کفروا من قومه // قال الملأ من قومه	تناسب معنایی	اظهار و اضممار
صالح(ع)	عذاب أليم // عذاب قریب // عذاب يوم عظیم	تناسب معنایی	تفاوت در پایان آیه
صالح(ع)	تحتون الجبال بیوتا // تحتون من الجبال بیوتا	تفصیل جزئیات	تفاوت در حرف جر
لوط(ع)	أنتم قوم مسرفون // أنتم قوم تجهلون	رعایت موسیقی	تفاوت در پایان آیه
لوط(ع)	وما کان جواب قومه // فما کان جواب قومه	تناسب معنایی	تفاوت در حرف عطف
لوط(ع)	قالوا أخرجوا آل لوط من قریتکم // قالوا أخرجوهم من قریتکم	تناسب معنایی	اظهار و اضممار اسم
موسی(ع)	أرسل فی المدائن // ابعث فی المدائن	تناسب معنایی	تفاوت در افعال
موسی(ع)	قال الملأ // قال للملأ	تناسب معنایی	اظهار و اضممار اسم

تفاوت در آخر آیه	رعایت موسیقی	نحن الملئین // أوّل من ألقى	موسی (ع)
تفاوت در آخر آیه	رعایت موسیقی	ربّ العالمین // ربّ هارون و موسی	موسی (ع)
اظهار و اضممار اسم	تناسب معنایی	قال // قال فرعون	موسی (ع)
تفاوت در حرف جر	تناسب معنایی	أمتّم به // أمتّم له	موسی (ع)
تفاوت در حرف عطف	تناسب معنایی	و لیبکم // و ضمّ بکم	موسی (ع)
اظهار و اضممار اسم	تفصیل جزئیات	قالوا إنا إلی ربّنا منقلبون // قالوا ضمیر إنا إلی ربّنا منقلبون	موسی (ع)
تقدیم و تأخیر	تناسب معنایی	نفعاً لکم // نفعاً لکم	محمد (ص)

نمودارهای تفاوت در آیات گفت‌وگوهای پیامبران در سوره اعراف



حروف عطف و جر، افعال، در پایان آیات، اظهار اسم و اضممار آن و تقدیم و تأخیر هستند.

۳. پیامبران الهی مردم را با حکمت و گفتار نیکو به خداپرستی دعوت می‌کردند و گفت‌وگوهای خود را با نصیحت و ارشاد آغاز نمی‌کردند و هرگز از سخنان و دشنام‌های قومشان ناراحت نمی‌شدند. همواره سعی می‌کردند تا با نصیحت و دلسوزی پاسخ آنان را بدهند و تلاش می‌کردند از کلمات و عباراتی استفاده کنند که عواطف و احساسات مردم را برای پذیرش وحدانیت خداوند تحریک کنند؛ زیرا با رسالت آنها سازگار نیست که در ابتدای کلام با زبان قدرت با مردم سخن گویند؛ از طرف دیگر، به شخص دعوت‌کننده، یعنی پیامبران این فرصت را می

نتیجه

با بررسی آیات گفت‌وگو در سوره اعراف نتیجه می‌گیریم:

۱. اصل در نظم و ترتیب آیات این است که جریان واحدی بدون تغییر داشته باشند و خروج از سیاق هم در صورتی مجاز است که دلالت پنهانی در کار باشد؛ از ظاهر الفاظ استفاده نمی‌شود و با بررسی تغییر سیاق در آیات به دلالت‌های پنهان آن راه می‌یابند.

۲. مهم‌ترین علل تفاوت آیات گفت‌وگو عبارتند از: تناسب معنایی، رعایت موسیقی کلام و بیان تفصیل جزئیات؛ و بیشتر تفاوت‌ها به ترتیب در

۸. باقلانی، ابوبکر (۱۹۹۳م)، *اعجاز القرآن*، بیروت: دارالهلل.
۹. بیضاوی، ناصرالدین (۱۴۱۸ق)، *تفسر البیضاوی (أنوار التنزیل وأسرار التأویل)*، تحقیق محمد المرعشلی، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
۱۰. خطیب اسکافی، محمد بن عبد □ □ (۲۰۰۱م)، *دره التنزیل و غره التأویل*، تحقیق محمد مصطفی آیدین، عربستان: جامعه أم القری.
۱۱. رازی، محمد بن عمر (۲۰۰۴م)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دارالعلم.
۱۳. زرکشی، بدر الدین (۱۹۹۰م)، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دارالتراث.
۱۴. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۵. شوکانی، محمد بن علی (۱۹۹۳م)، *فتح القدر*، دمشق: دار ابن کثیر.
۱۶. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷ش)، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۸. --- (۱۳۶۰ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: مطبعه ناصر خسرو.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
۲۰. عتیق، عبد العزیز (۱۹۸۵م)، *علم البدیع*، بیروت: دارالنهضة العربیه.

دهد تا به این طریق زمام امور را در دست بگیرند و در مقابل، برای مردم نیز این امکان فراهم است تا در برابر سخن پیامبران تأمل و تفکر کنند؛ و این موضوع در تمام گفت‌وگوهای قرآنی جریان دارد؛ مگر اینکه سخن مسالمت‌آمیز و زبان نرم فایده‌ای نداشته باشد که در این صورت خداوند بر مردم عذاب نازل می‌کند.

۴. تقدیم و تأخیرهای به‌کاررفته در آیات گفت‌وگو بیان‌کننده این است که زبان عربی آرایش واژگانی انعطاف‌پذیری دارد و ترتیب واژه‌ها به‌منظور رسیدن به مقاصد سبک‌شناختی و کاربردشناختی مختلف تغییر می‌کند. در قرآن کریم نیز تغییر در آرایش واژگانی به‌منظور رسیدن به معانی ضمنی و یا تأکیدی جدید مشاهده می‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، *تفسیر روح المعانی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن جماعه، بدر الدین (۱۹۹۰م)، *کشف المعانی فی المتشابه من المثنائی*، تحقیق: عبد الجواد خلف، مصر: دارالوفاء.
۴. ابن زبیر غرناطی، ابوجعفر احمد بن ابراهیم (بی‌تا)، *ملاک التأویل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن عاشور، محمد الطاهر (بی‌تا)، *التحریر والتنویر*، نرم‌افزار مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۶. ابن عجبیه، احمد بن محمد (۱۴۱۹ق)، *البحر المدید*، قاهره: دکتر حسن عباس زکی.
۷. اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.

۲۵. قرطبی، محمد بن أحمد (۱۹۶۴م)، *مجمع البحرین*، دارالکتب المصریه.

۲۶. کرمانی، محمد بن حمزه (۱۹۸۳م)، *اسرار التکرار فی القرآن*، تحقیق: عبدالقادر احمد عطا، تونس: داربوسلامه.

۲۷. مهتدی، حسین (۱۳۹۴)، «جلوه‌های بلاغی آیات گفت‌وگو در سوره اعراف»، *مجله پژوهش‌های ادبی - قرآنی*، سال سوم، شماره اول.

۲۱. عجمک، بسام داود (۱۴۱۸ق)، *الحوار المسیحی*، دارالقتیبه.

۲۲. قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۹۳)، *بیولوژی نص*، نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۳. قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

۲۴. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۴)، *قاموس القرآن*، تهران: دارالکتب اسلامی.